مفاوضات - بقای روح ، درس ۲

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



### بقای روح (درس ٢) – مفاوضات - اثر حضرت عبدالبهاء – بر اساس نسخه طبع سنهء ١٩٠٨ م

ديروز در بحث بقای روح بوديم . بدانکه تصرّف و ادراک روح انسانی بر دو نوع است يعنی دو نوع افعال دارد دو نوع ادراک دارد يک نوع بواسطه آلات و ادوات است مثل اينکه باين چشم می بيند باين گوش ميشنود باين زبان تکلّم مينمايد اين اعمال روحست و ادراک حقيقت انسان ، ولی بوسائط آلات . يعنی بيننده روح است امّا بواسطه چشم شنونده روح است لکن بواسطه گوش ناطق روح است امّا بواسطه لسان . و نوع ديگر از تصرّفات و اعمال روح بدون آلات و ادوات است از جمله در حالت خوابست بی چشم ميبيند بی گوش ميشنود بی زبان تکلّم ميکند بی پا ميدود . باری اين تصرّفات بدون وسائط آلات و ادوات است و چه بسيار ميشود که رؤيائی در عالم خواب بيند آثارش در سال بعد مطابق واقع ظاهر شود و همچنين چه بسيار واقع که مسأله ای را در عالم بيداری حلّ نکند در عالم رؤيا حلّ نمايد چشم در عالم بيداری تا مسافت قليله مشاهده نمايد لکن در عالم رؤيا انسان در شرقست غربرا بيند در عالم بيداری حالرا بيند در عالم خواب استقبالرا بيند در عالم بيداری بوسائط سريعه در ساعتی نهايت بيست فرسخ طيّ کند در عالم خواب در يک طرفة العين شرق و غربرا طيّ نمايد . زيرا روح دو سير دارد بی واسطه يعنی سير روحانی با واسطه يعنی سير جسمانی مانند طيور که پرواز نمايند يا آنکه بواسطه حاملی حرکت نمايند و در وقت خواب اين جسد مانند مرده است نه بيند و نه شنود و نه احساس کند و نه شعور دارد و نه ادراک يعنی قوای انسان مختلّ شود لکن روح زنده است و باقی است بلکه نفوذش بيشتر است پروازش بيشتر است ادراکاتش بيشتر است . اگر بعد از فوت جسد روح را فنائی باشد مثل اينست که تصوّر نمائيم مرغی در قفس بوده بسبب شکست قفس هلاک گرديده و حال آنکه مرغرا از شکست قفس چه باک و اين جسد مثل قفس است و روح بمثابه مرغ . ما ملاحظه کنيم که اين مرغرا بدون اين قفس در عالم خواب پرواز است پس اگر قفس شکسته شود مرغ باقی و برقرار است بلکه احساسات آن مرغ بيشتر شود ادراکاتش بيشتر گردد انبساطش بيشتر شود فی الحقيقه از جحيمی بجنّت نعيم رسد زيرا از برای طيور شکور جنّتی اعظم از آزادی از قفس نيست اينست که شهدا در نهايت طرب و سرور بميدان قربانی شتابند . و همچنين در عالم بيداری چشم انسان نهايت يک ساعت مسافت بيند زيرا بواسطه جسد تصرّف روح باين مقدار است امّا ببصيرت و ديده عقل امريکا را بيند آنجا را ادراک کند و اکتشاف احوال نمايد و تمشيت امور دهد حال اگر روح عين جسد باشد لازم است که قوّه بصيرتش نيز همين قدر باشد . پس معلومست که آن روح غير اين جسد است و آن مرغ غير اين قفس و قوّت و نفوذ روح بدون واسطه جسد شديدتر است لهذا اگر آلت معطّل شود صاحب آلت در کار است مثلاً اگر قلم معطّل شود بشکند کاتب حيّ و حاضر و اگر خانه خراب شود صاحب خانه باقی و برقرار . اين از جمله براهينی است که دليل عقلی است بر بقای روح . امّا دليل ديگر اين جسد ضعيف شود فربه گردد مريض شود صحّت پيدا کند خسته گردد راحت شود بلکه احيانی دست قطع شود و پا قطع شود و قوای جسمانی مختلّ گردد چشم کور گردد گوش کر شود زبان لال گردد اعضا بمرض فلج گرفتار شود خلاصه جسد نقصان کلّی يابد باز روح بر حالت اصلی و ادراکات روحانی خويش باقی و برقرار نه نقصانی يابد و نه مختلّ گردد ولی جسد چون مبتلی بمرض و آفت کلّی گردد از فيض روح محروم شود مانند آئينه چون بشکند و يا غبار و زنگ بر دارد شعاع آفتاب در او ظاهر نشود و فيضش نمودار نگردد . از پيش بيان شد که روح انسانی داخل جسد نيست زيرا مجرّد و مقدّس از دخول و خروج است و دخول و خروج شأن اجسام است بلکه تعلّق روح بجسد مانند تعلّق آفتاب بآئينه است . خلاصه روح انسانی بر حالت واحده است نه بمرض جسد مريض شود و نه بصحّت جسم صحيح گردد نه عليل شود نه ضعيف گردد نه ذليل شود نه حقير گردد نه خفيف شود نه صغير يعنی در روح بسبب فتور جسد هيچ خللی عارض نگردد و اثری نمودار نشود و لو جسد زار و ضعيف شود و دستها و پاها و زبانها قطع شود و قوای سمع و بصر مختلّ شود . پس معلوم و محقّق گشت که روح غير جسد است و بقايش مشروط ببقای جسد نيست بلکه روح در نهايت عظمت در عالم جسد سلطنت نمايد و اقتدار و نفوذش مانند فيض آفتاب در آئينه ظاهر و آشکار گردد و چون آئينه غبار يابد و يا بشکند از شعاع آفتاب محروم ماند .